



آ ا ب

آب - با - بابا - آب



ا ب

بابا - آب - با



د
آب

دا
داد



ا

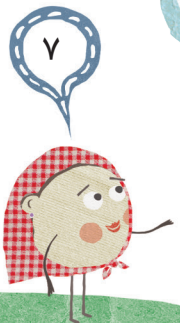
بابا - با - دا - د

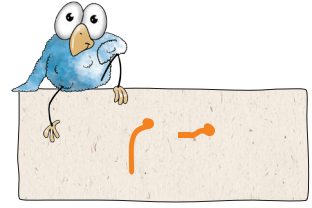
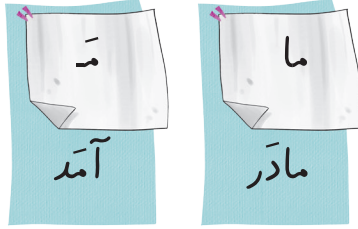
بابا آب داد.

با هم بخوانیم

باد - آباد - آدب - با آدب - داد - بد

۷





۴ بابا آمد.

بابا با آب آمد.

بابا آب داد.



۵ بابا آمد.

بابا با داماد آمد.

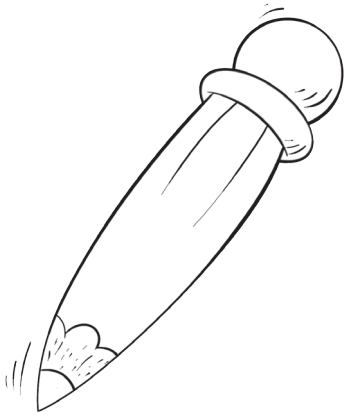
داماد بادام داد.



۶ بابا آمد.

با بابا آمدم.

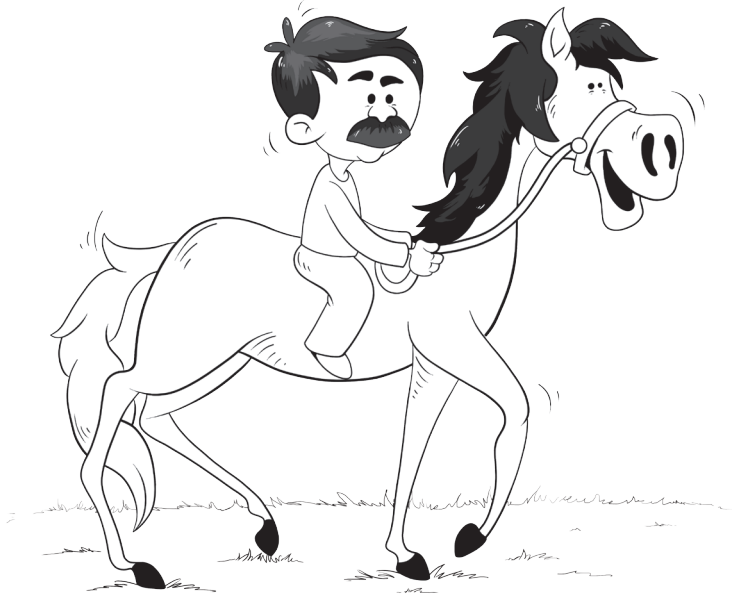
بابا آب، بادام داد.



با هم بخوانیم

بام - دادم - آدم - دم - بم - باداد





۷ بابا آمد.

بابا با اسب آمد.

بابا با داس آمد.

سَبا با بابا با اسب آمد.

۸ سام آمد.

اَسَد آمد.

سام با اسب آمد.

اَسَد با سام آمد.

۹ باد آمد.

اَسَد با اسب، با داس آمد.

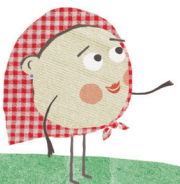
با اَسَد با اسب آمدم.

اَسَد آدامس داد.



با هم بخوانیم

سَما - ساس - آساس - داسَم - آسبم - سَد - سَم



او و

۱۰ بابا آمد.

باد آمد.

سَبا با بابا بود.

سَبا با آدب بود.

۱۱ با بابا بودم.

او با آسب بود.

او بادام داد.

او آدامس داد.

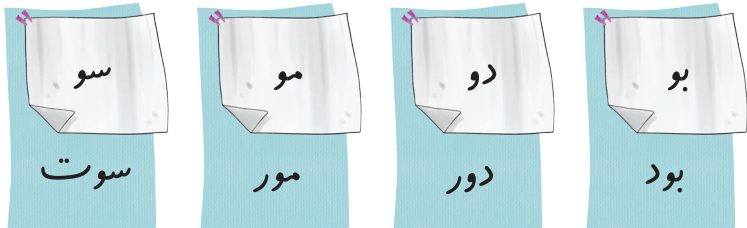
۱۲ باد بود.

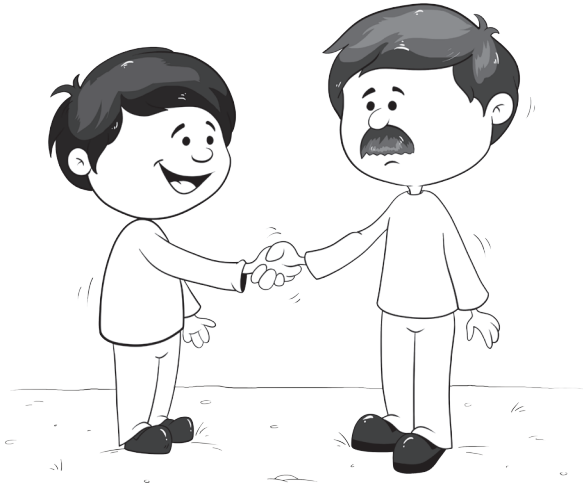
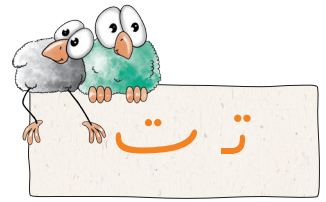
دود بود.

دود بدبو بود.

با هم بخوانیم

سود - سوسو - موم - بوم - بوس - مسموم





۱۳ آسَد دوستم آست.

با او آمدم.

بابا با او دَسْت داد.

دوستم آسَد با آدَب آست.

۱۴ سام تاب بَسْت.

سام با دَسْت تاب بَسْت.

او با بابا دوست آست.

۱۵ با بابا آمدم.

بابا تاب بَسْت.

او با دَسْت تاب بَسْت.

او تا بَم داد.

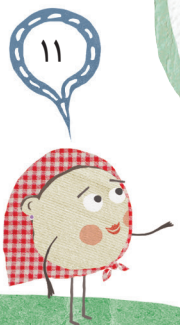
سَبَا آمد.

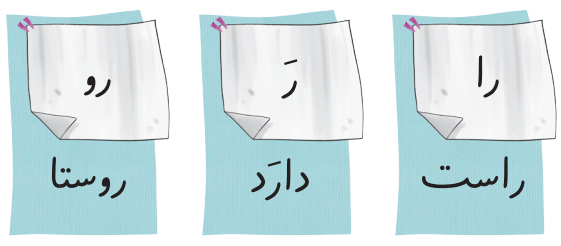
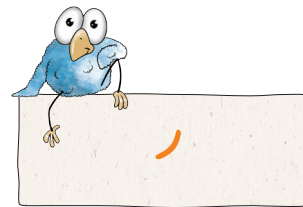
با او دَسْت دادَم.



با هم بخوانیم

ماست - سوت - تَمام - سَست - تَب - تَبَر
تَاس - دَسْتَم - بَسْتَم - آسَبَم - دوستَم - توت





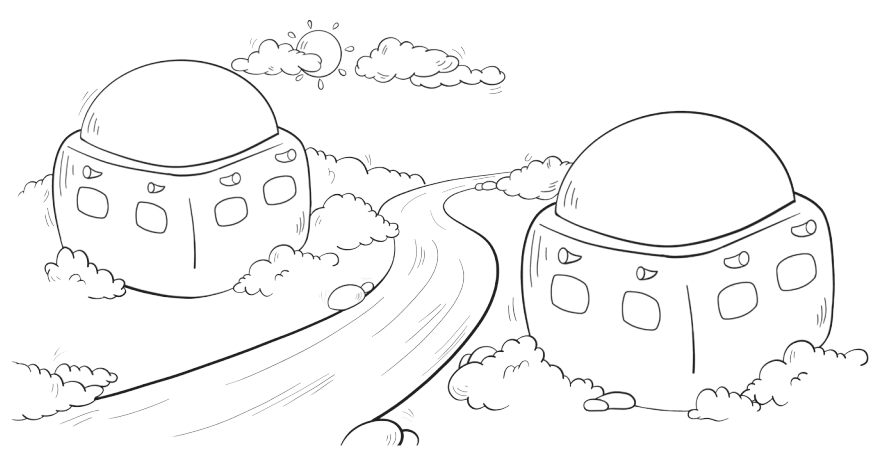
۱۶ آبر بود.

رود دور بود.

رود در روستا بود.

در رود مار بود.

مار ترس دارد؟



۱۷ سرد بود.

سرما بود.

برادرم در سرما آمد. او آرام آمد.

او تب دارد.

او سردرد دارد.

مادرم او را دارو داد.

او برادرم را دوست دارد.



۱۲





۱۸ بابا دَر آستارا بود.

آستارا سَرَد بود.

بابا بَرادَر دارَد.

بَرادَر، دارا آست.

دارا با سارا دوست آست.

او دَر رامسَر آست.

رامسَر آباد آست.

۱۹ روستا دور آست.

روستا رود دارَد.

رود مار ، سوسمار دارَد.

روستا بَیر، راسو دارَد.

مَرَد دَر روستا بار دارَد.

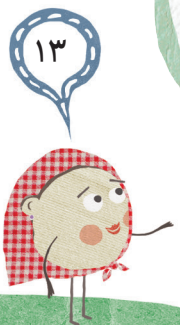
دَر بار ، آرد با توت آست.

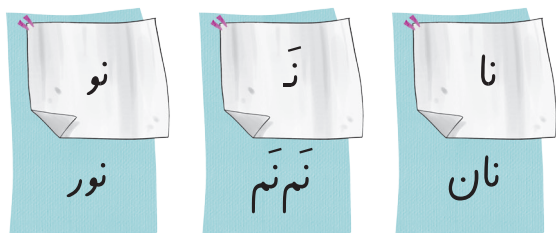
توت آب‌دار آست.

با هم بنویسیم

دار - بار - تار - سار - آبرو - سَر - سَرَم - آریاب - بَرابَر - مَرَمَر - سار

سَمور - سَردار - بور - تَرَس - تَرَسو - آسَتَر - تَمبَر - رادار - دَسَتور - تَبَر





۲۰ آبر در آسمان بود.

باران آمد.

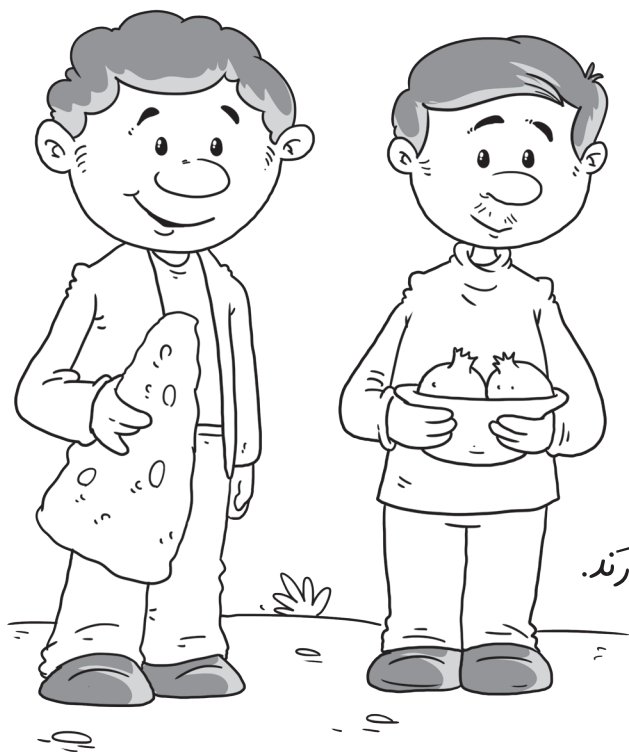
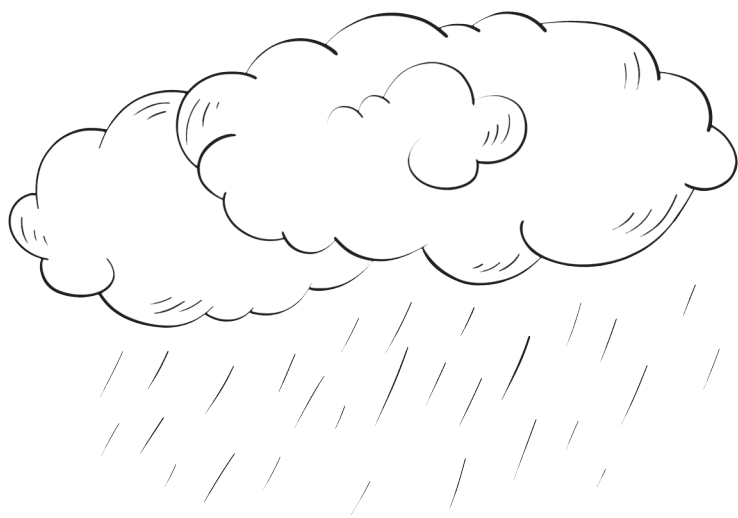
باران نم نم آمد.

من در باران آمدم.

مادرم با من بود.

او سوسن نام دارد.

من مادرم سوسن را دوست دارم.



۲۱ آن مرد سامان نام دارد.

سامان با ساسان دوست است.

آنان در آبادان بودند.

سامان با ساسان در آبادان انبار دارند.

در انبار آنان، آرد، نان است.

انار آبدار است.



۳۲ برادرم دندان ندارد.

من دندان دارم.

او در بدن، درد دارد.

مامان او را نبات داد.

مامان در تنور نان دارد.

او در سبد، سمنو دارد.

مامان دامن با تور با روبان دارد.

۳۳ من در بوستان بودم.

آرمان در بوستان بود. او با من دوست است.

دوستم با آداب، دانا است.

من، نادان را دوست ندارم.

سامان در بوستان نبود.

او آمد. او ما را آناناس داد.



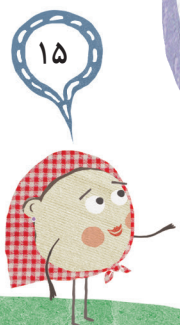
با هم بخوانیم

دارم - ندارم - دارد - ندارد - بودم - نبودم - داد - نداد - دادم - ندادم

آبان - بادبان - ران - تن - دربان - بند - بندر - انبار - درمان - نرم

آب انبار - بنا - داستان - تابان - دوستان - نماید - نمایند - بدن

آرمان - بستند - نبود - بودند - دارند - درمان - آنان - برنادر





ای پ ی ای



نیما



تیر



سیم



دین



بیمار



۲۴ آمیر ایرانی آست.

او ایران را دوست دارَد.

امیر با ایمان آست.

او در ساری بود.

او در ساری مینا را درس می داد.



۲۵ مادرم مینا نام دارَد.

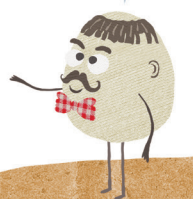
او با آمیر در بوستان بود.

آسمان نورانی بود.

نور در بوستان می تابید.

آمیر ماری در بوستان دید.

او ایستاد. مار او را دید، ترسید.



۳۶ سینا بیمار بود. او بستری بود.

مینا بیرون بود. او آمد.

او می‌داند سینا بیمار است.

مینا، سینا را سیب با آنار داد.

۳۷ این مرد نایینا است.

او مردی دانا است.

در آبادان آنبار دارد.

او در آنبار سیب دارد.

آمین با او دوست است.

او آمین را بیست سیب داد.

آمین او را سی آنار داد.



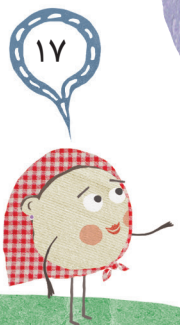
با هم بخوانیم

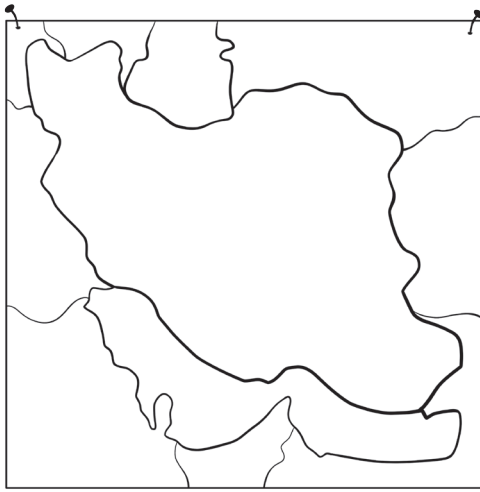
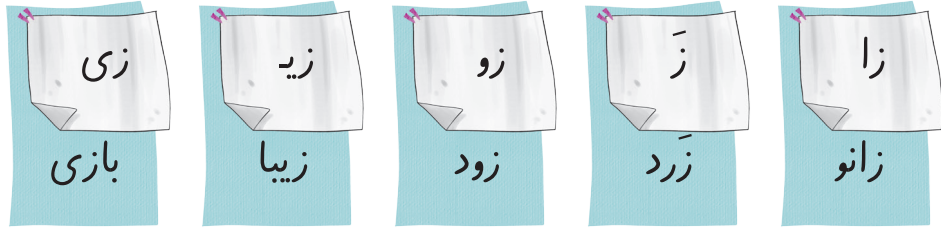
سیما - سینا - مینا - آمین - امیر - اسیر - بستنی - آبی - آبادی

ایستاد - آبادانی - سیر - سیم - سیمی - بی‌سیم - بیدار - بیداری

بینی - مینا - نایینا - دین - دیر - دبیر - دوری - دیدنی - بیرون

نورانی - نیرومند - دیدار - بوسید - می‌بارید





۲۸ ایران زیبا است.

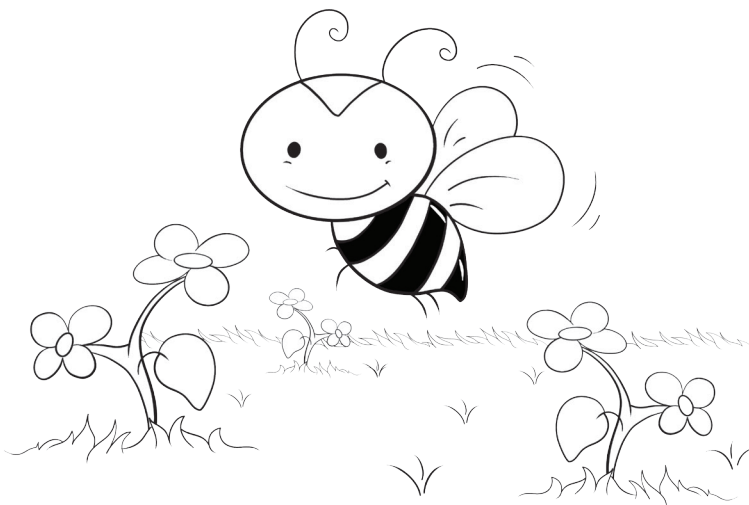
ایران آباد است.

ایران سرسبز است.

ایرانی آزاد است.

مردم در ایران، آزادی را دوست دارند.

ما ایران را دوست داریم.



۲۹ دیروز آسمان آبی بود.

بوستان، سرسبز، زیبا بود.

زری با ساناز در بوستان بودند.

زنبوری زرد آرام آرام آمد.

زنبور زری را زد.



۳۰ آن مرد ترازو دارد.

در ترازو سبزی دارد. این زن در بازار بود.

این زن سبزی را از ترازو برمی دارد.

او سیب زمینی را در سبد می ریزد.

او زنی تمیز است.

او با سوزن، تور، روبان، رومیزی می دوزد.

۳۱ برادرم سرباز است. او دیروز از تبریز آمد.

او من را اسباب بازی داد.

من بازی با اسباب بازی را دوست دارم.

مادرم زنی نازنین است.

او با دست سبدی زیبا می سازد.

بابا در مازندران است.

او میز می سازد. بابا زانو درد دارد.

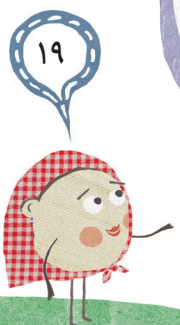


با هم بخوانیم

زار - زاری - ریز - زیر - تیز - نیز - باز - بازو - بازار - نماز - ایزد

روز - روزی - زمان - زبان - ساز - سوز - می زنم - می زنی - می زند

سرباز - زمین - تیرانداز - روز - زنان - می ریزد - می ریزی





س ستاره	م مداد	د نادر	ب تابستان	ه ه ه	
ده آزاده	به تابه	ز زمستان	ن ندا	ر مدرسه	ت ترن
زه تازه	نه دانه	ره نادره	ته دسته	سه ماسه	مه ادامه



۳۲ نادر در مازندران است.

او سه اسب دارد. او رزمنده است.

رزمنده‌ای دانا، با ایمان است.

نادر در مدرسه‌ای در روستا درس می‌داد.

او تابستان از مدرسه آمده است.

برادر نادر راننده است.

او دیروز نامه‌ای به برادر داد.

۳۳ دیروز باران باریده بود. امروز آسمان آبی است.

آزاده از دبستان آمده است.

او سه بسته روبان دارد.

نادره دوست آزاده است.

آزاده به نادره روبان داد. او روبان را به سر زد.



۳۴ ندا در سِنان آست.

او دیروز نامه‌ای به بابا در تبریز داد.
نامه در اداره به دست بابا رسید.
مادر ندا در بیمارستان آست.

او دیروز زود از بیمارستان آمده بود. بابا نامه را به مادر داد.
امروز مادر نامه‌ای با سه بسته بادام به ندا در سِنان داد.



۳۵ اسم این زن ترانه آست.

دوست ترانه، ستاره نام دارد.

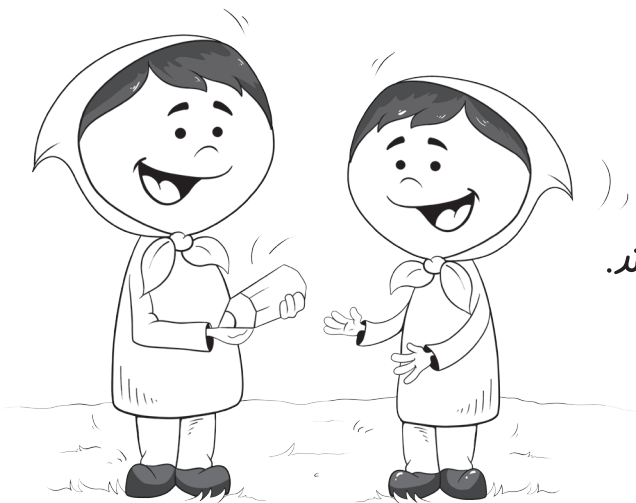
ترانه مدادی زیبا به ستاره داده آست.

امروز، این دوستان در بوستان ایستاده بودند.

آسمان تیره، آبری بود. باران باریده بود.

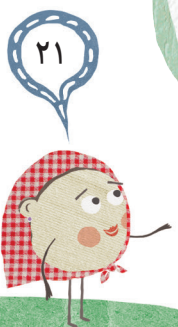
ترانه زنبور زردی بر نَرده دیده بود.

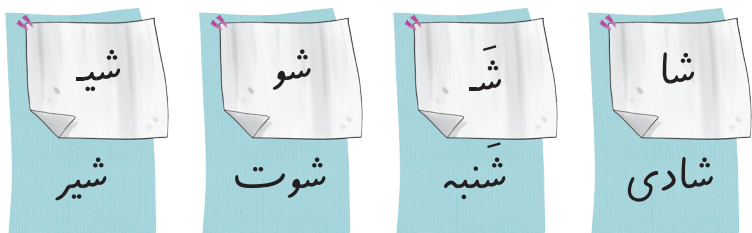
او ترسیده بود. زود نزد ستاره آمد تا زنبور او را نزند.



با هم بخوانیم

امام - انسان - امداد - ساده - بیننده - دوده - روده - زرده - آمده‌اند
آرزو - آماده - داده آست - تاییده بود - ایستاده‌اند - زده بود - نمونه





۳۶ آرش دانش آموز است.

او شمشیربازی می‌داند.

دوستش رشید شنا می‌داند.

روز شنبه این دوستان در دشت بودند.

دشت زیبا، سرسبز بود.

آنان شش میش دیدند.

مردی نشسته بود. او شیر می‌دوشید.

آن مرد به آنان شیر تازه داد.

آرش با دوستش شاد بودند.

این دوستان با آدب به مرد شیرینی دادند.

۳۷ ما دیشب آش ماش داشتیم. آش شور بود.

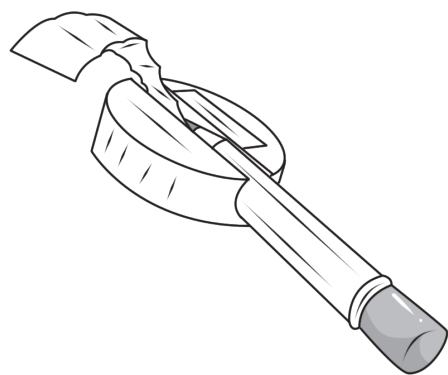
امشب شام آش رشته داریم.

مادر به ما شیر با شیرینی داد.

ما شیر را نوشیدیم.

من با برادرم نشستیم و با تراش سه مداد تراشیدیم.

من سه مداد را به مادر نشان دادم.



شب سه‌شنبه با شادی به رشت رسیدیم.
رشت آبشار داشت. بابا آبشار را دید، ایستاد.
آبشار زیبا، دیدنی بود.

نزد بابا نشستیم، سه موش زیبا دیدم.
در ماشین، بابا به ما نوشابه‌ای شیرین داد.
دوست بابا در رشت بود. او آبریشم داشت.
آبریشم را به ما نشان داد. آبریشم نرم است.
دوست بابا مردی دانشمند است.



با هم بخوانیم

ریشه - تیشه - تیشه - ریش - نیش - میش - شوش - موش - آرزش
آرامش - شنیدم - شنیدی - شیراز - شیرازی - شیما - می‌نوشد - برادرش
مادرش - آتش - آتش‌نشان - شبنم - شانه - شاداب

